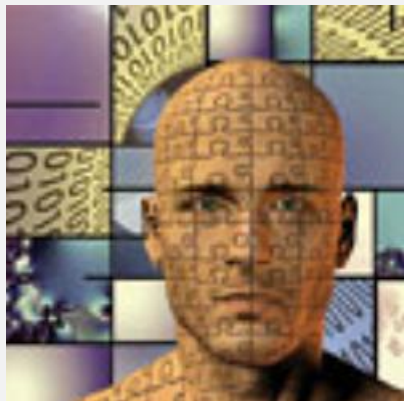


ستیز با حقایق، متعالی

سلسله نشست درباره علم تاریخ انتقادی کانون اندیشه



هفتمین نشست از سلسله نشست‌های «#171؛ درباره علم»؛ با موضوع تاریخ انتقادی ورود علوم جدید به ایران با سخنرانی حجت‌الاسلام حمید پارسا به همت کانون اندیشه جوان، دوشنبه 23 فروردین‌ماه در سالن همایش‌های کانون اندیشه جوان برگزار شد.

در این نشست‌ها به موضوعاتی از قبیل علم چیست؟ مبانی و ماهیت علم مدرن، سیر تطور دیدگاه‌های فلسفه علم، ابطال‌گرایی - اثبات‌گرایی، چالش‌های ما با علم مدرن، سیاست‌های علمی و نهادهای سیاستگذار و... پرداخته می‌شود. نوشتار زیر کوتاه شده‌ای است از آنچه در این نشست مطرح شد.

پارسا ابتدای این نشست با اشاره به اینکه این بحث را قبلاً در کتاب فلسفه و علم بحث کرده است، گفت: در بخش اول کتاب نشان دادم که علم و فلسفه با معانی مختلفی مواجه است و داوری معرفتی که کدامیک از معانی قابل دفاع است را در بخش اول کتاب به بحث نشستیم. در بخش دوم بحث فلسفی و معرفت‌شناختی این مبحث را ادامه دادم، اما بخش سوم بحث این است که برای هر یک از واژه‌ها وقتی که تعدد معانی پیدا شد و مورد قبول جامعه قرار گرفت و در حوزه فرهنگ گسترش یافت، یک فضای فرهنگی و تاریخی خاصی ایجاد می‌شود؛ به عبارت دیگر اگر هر معنایی از معانی مطرح را بپذیریم، در ذیل او به‌عنوان یک فرد، یک شخصیت خاصی پیدا می‌کند؛ اگر به حوزه زیست جهان و فرهنگ وارد شود با فرهنگ، تاریخ و تمدن خاصی مواجه می‌شود. اگر فرهنگ و تمدنی سکولار است با تعریف‌های سکولار از علم تناسب دارد؛ امکان ندارد فرهنگی دینی، معنوی و قدسی باشد و سازمان‌های علمی آن، تعریف سکولار علم را رواج دهد و در جامعه مقبول بیفتد. اگر این امر اتفاق افتاد، گسست و آشفتگی و بحران فرهنگی ایجاد می‌شود و با نوعی تضاد اجتماعی مواجه می‌شویم. این امر کم و بیش در ایران اتفاق افتاده است.

معنا از علم

این مدرس و محقق در ادامه سخنانش با بیان اینکه در نظام اجتماعی و فرهنگی خود با 2 معنا از علم مواجه هستیم، اظهار کرد: کار فیلسوفان این است که در خلوتی و در تأمل فیلسوفانه بر معانی علم بیندیشند و داوری کنند که کدام یک از این تعاریف حق است. کار آنها این نیست که ببینند هر کدام از این تعاریف چه پیامدهای اجتماعی و چه تناسبی با حوزه فرهنگ و تاریخ دارند، این، کار کسی است که تاریخ علم می‌نویسد یا جامعه‌شناسی علم، معرفت و فرهنگ دارد و پیامدهای حضور این معانی را صرف‌نظر از اینکه درست یا غلط است و وقتی که مقبول افتاد چه آثاری دارد، بررسی می‌کند. حتی باور به این مسئله که 2 معنا از علم داریم؛ یک نوع رفتاری را در ما ایجاد می‌کند که باید بررسی شود.

وقتی که صحبت از تاریخ انتقادی ورود علم جدید به کشور می‌شود، به‌دنبال این نیستیم که بفهمیم علم جدید درست یا غلط است یا تعریف قدیم از علم درست است یا تعریف جدید از علم؟ عنوان نشست امروز این پیش‌فرض را دارد؛ وقتی که گفته می‌شود علم جدید به این معناست که دو گونه علم داریم که این محل بحث است. ممکن است معتقد باشیم که حقیقت علم یکی است و فقط موضوعات علم فرق می‌کند. مسائل علمی در قدیم چیز دیگری بود و آنها به امور دیگری می‌اندیشیدند، اما اکنون مسائل بشر فرق کرده و به امور دیگر می‌اندیشد. تفاوت علوم بر حسب تفاوت موضوعات است. هویت علم واحد است. معرفت علمی، معرفت روشمندی است و قواعد خاصی دارد و با شیوه خاصی تأمین می‌شود.

در جهان غرب یک سری از موضوعات گسترش پیدا کردند و بعضی از علوم توسعه پیدا کرد و بعد به کشور ما وارد شد. مراد از علوم جدید علمی است که به موضوعات خاص می‌پردازد، اما ظاهراً این سؤال ناظر به این دیدگاه نیست و این دیدگاه تنها دیدگاه مطرح نیست و این سؤال می‌تواند سؤال‌های دیگری را هم به دنبال داشته باشد. بحث علوم جدید و قدیم تنها بر سر موضوع نیست؛ در قدیم پزشکی داشتیم و اکنون هم داریم. پزشکی جدید با پزشکی قدیم دو پارادایم، مبنا و نوع نگاه متفاوت با زمینه‌های مختلفی دارند. تعریف از علم متنوع است. ممکن است بگویید نه! تعریف از علم به لحاظ مقام واقع بیش از یکی نیست و علم حقیقی واحد است، اما میان انسان‌ها اختلاف وجود دارد یا ممکن است به یک نوع نسبیتی در تعریف علم برسیم و معتقد باشیم علم بر حسب دوره‌های مختلف فرهنگی و تاریخی تعاریف گوناگونی داشته که نمی‌توانیم بگوییم کدام از اینها درست است یا نه؟!

علم در قرآن

نویسنده کتاب «#171؛ روش‌شناسی اندیشه سیاسی»؛ به بحث مفهوم علم از منظر اسلام و قرآن پرداخت و تصریح کرد: از مفاهیم کلیدی که در قرآن آمده و بسیار هم تکرار شده و اگر به المعجم مراجعه کنیم راجع به آن و مشتقاتش واژه‌های زیادی را

می‌بینیم و متوجه می‌شویم که وحی به آن بسیار توجه داشته است، علم است. آیا کلمه علم در قرآن به همان معنایی که امروزه به معنای اصطلاح Science در معنای قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مطرح بوده به کار برده می‌شود؟ علمی که قرآن مطرح می‌کند و برای آن تزکیه هم مطرح می‌کند، این به معنای دانش آزمون‌پذیر است که ما از نزد خود می‌توانیم فرا بگیریم است؟! مسلماً این‌گونه نیست.

در دوران مدرنیته، علم معنای متنوعی پیدا کرده است؛ یعنی در قرون هفدهم و هجدهم Science با philosophy به یک معنا به کار برده می‌شد و دانش‌هایی که از طریق تأملات عقلی هم حاصل می‌آمده، علم محسوب می‌شده است، اما از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد فقط دانش آزمون‌پذیر، دانش علمی محسوب می‌شود. اکنون هم این معنای آزمون‌پذیر با بحث‌هایی که در حوزه علم از دهه 60 به بعد مطرح شد، چندی است که مورد وفاق فیلسوفان علم نیست، بلکه نقد آن مورد وفاق است. فیلسوفان علم در این مسئله اجماع دارند. اکنون دیگر تعریف پوزیتیویستی از علم به‌عنوان تعریف سنتی از علم شناخته و یاد می‌شود. اینها نشان‌دهنده این است که با تعاریف مختلفی از علم مواجه هستیم و این پیش‌فرض و اصل موضوعی ما در این بحث است.

اصل موضوعی دیگر بحث این است که هر یک از این معانی با یک نظام فرهنگی و رفتاری خاصی تناسب دارد؛ یعنی وقتی که علم موجود و محقق می‌شود و پای به عرصه تاریخ و فرهنگ می‌گذارد، این با یک علل وجودی متناسب با خودش به وجود می‌آید و پیامدهای وجودی متناسب با خودش را دارد. معرفت علمی برای آمدن در عرصه فرهنگ و تاریخ، منطق، روش و شیوه خاص خودش را دارد و کسی که نگاه اجتماعی و فرهنگی به علم می‌کند و تحولات تاریخی علم را بررسی می‌کند، عوامل تاریخی علم را جست‌وجو می‌کند؛ اینکه علم چه پیامدهایی دارد و چه آثاری در حوزه فرهنگ دارد و چه مقاومت‌هایی ایجاد می‌شود. اگر نظریه‌ای بخواهد در حوزه فرهنگ، موجود شود، باید مبانی منطقی او از جهان اول و نفس‌الامر به حوزه فرهنگ وارد شده باشد. اگر مبانی منطقی نظریه در قلمرو فرهنگ نیامده باشد، نظریه متولد نمی‌شود.

شاید این مسئله که مطرح کردم با بحثی که #171؛ تامس کوهن¹؛ در مورد مسئله پارادایم‌ها مطرح می‌کند، مقاربتی متناسب داشته باشد. کوهن معتقد است برای اینکه یک نظریه به وجود بیاید باید پارادایم‌ها شکل گرفته و محقق شده باشد؛ یعنی جامعه علمی مبانی و اصول موضوعه را پذیرفته باشد. نظریه‌هایی که در علم مدرن وجود دارد، یک‌سری مبانی‌ای دارند و این نظریه‌ها برای اینکه متولد شوند باید مبانی‌شان در عرصه تاریخ آمده باشد و جهان علمی آن مبانی را پذیرفته باشد، البته صرف این هم کفایت نمی‌کند، این دسته عواملی هستند که برای تدوین نظریه مورد نیاز هستند و نام آنها را عوامل وجودی معرفتی می‌گویند. اگر جامعه علمی اصول موضوعه یک نظریه را نپذیرفته باشد، آن نظریه در آن جامعه علمی شکل نمی‌گیرد، چون نظریه به لحاظ منطقی ربط دارد. وقتی که شما این مبانی را می‌پذیرید ذهن شما این ربط را درک می‌کند و آن چیزی را که نمی‌پذیرید نوعی تناقض احساس می‌کنید، بنابراین از این بحث عدول می‌کند برای اینکه یا باید مبانی عوض شود یا نظریه، اما این کافی نیست. نظریه برای اینکه شکل بگیرد یک‌سری عوامل وجودی غیرمعرفتی هم باید حضور داشته باشد. این عوامل ربط منطقی با نظریه ندارند، این عوامل به انسان بااستعدادی بر می‌گردد که انگیزه خاصی دارد و نظریه‌پردازی می‌کند. اکنون وجود، دوام، بقا و استمرار خیلی از کانون‌های اقتصادی به انحصاری است که در شناخت یک‌سری از نظریه‌ها دارند که این امر تولید انحصاری را برایشان امکان‌پذیر کرده است و آنها را در بازار یک‌تاز کرده است و این نظریه یک حق برایشان شناخته می‌شود.

مواجهه‌های اسلام و غرب در طول تاریخ

نویسنده کتاب #171؛ نسبت فقه سیاسی و اندیشه سیاسی²؛ به بررسی مواجهه اسلام و غرب در طول تاریخ پرداخت و تصریح کرد: اسلام فرهنگ جدیدی را عرضه کرد، شناخت نوین و جدیدی را به هستی گشود، تصویر جدیدی را از انسان ارائه داد، یک مسیر نوینی را برای معرفت در پیش راه بشر گذاشت، یک فضای علمی را باز کرد و به تناسب خودش رفتارهای اجتماعی و تاریخی را به وجود آورد و یک نظام فرهنگی و تاریخی را که مقاومت می‌کرد، از میدان خارج کرد. بعد هم از شبه جزیره خارج شد و با بقیه فرهنگ‌ها مواجه شد.

نیم قرن‌ی بیش نگذشته بود که نیمی از جهان را حضور به هم رسانید و با فرهنگ‌ها، تاریخ‌ها، تمدن‌ها و علوم دیگر مواجه شد و در این مواجهه مسائلی برایش به وجود آمد که گزینش کرد. دقیقاً متناسب با پارادایم‌های خود عمل کرد و با سؤال‌های جدیدی مواجه شد. با انباشت وسیعی از معرفت علمی تاریخ بشری در شمال آفریقا، میراث اسکندریه و یونان، ایران و جاهای دیگر از جمله با فرهنگ یونان و روم مواجه شد و متناسب با نیاز و مسائل خود مطالبی را برگزید. در فرهنگ یونان، ادبیات گسترده و دانش وسیعی بود.

فرهنگ غالب یونان فرهنگ اساطیری بود، یک رگه و عنصری از عقلانیت در یونان بود که عنصر مقتول این فرهنگ سقراط بود. قتل سقراط قتل عقلانیت و عقل است که محکوم به نوشیدن شوکران است، اما اسلام هیچ کدام از فضای غالب اساطیری را ترجمه نکرد و به سراغ آنها نرفت، چون اینها با هستی‌شناسی اسلام که توحیدی بود ناسازگار بود. اسلام عنصر عقلانیت را که معتقد بود نعمت خداوند است، برگزید و در فضای متناسب با اندیشه خود سازگار کرد. غرب هم همین کار را بعد از رنسانس با میراث علمی اسلام کرد؛ بخش‌هایی از دانش جهان اسلام را که با رویکرد خود تناسب داشت برگزید، اما با الهیات جهان اسلام کاری نداشت و اصلاً پیشینه آشنایی جهان غرب با جهان اسلام به مقطعی از قرون وسطی برمی‌خورد و در مراحل بعدی قطع می‌شود، آن هم از یک کانال حاشیهای تفکر عقلی جهان اسلام که مربوط به غرب جهان اسلام است. مواجهه سومی هم میان اسلام و جهان غرب وجود دارد که مربوط به معاصر است.

همشهری آنلاین - سیدحسین امامی